

# SID



ابزارهای  
پژوهش



سرویس ترجمه  
تخصصی



کارگاه های  
آموزشی



بلاگ  
مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری  
STES



فیلم های  
آموزشی

## کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقالات ISI

آموزش مهارت های کاربردی  
در تدوین و چاپ مقالات ISI



روش تحقیق کمی

روش تحقیق کمی



آموزش نرم افزار Word برای پژوهشگران

آموزش نرم افزار Word  
برای پژوهشگران

## رد پای گرگ در اساطیر و باور ملل و جایگاه آن در ادبیات منظوم و منثور ایران

دکتر کامران پاشایی فخری<sup>۱</sup>

رقیه محمودی‌وند بختیاری<sup>۲</sup>

### چکیده

با تفرج در گلشن ادب فارسی و ترکی، به قصه‌های شیرین و در عین حال خوفناکی از «گرگ» بر می‌خوریم که ضمن داشتن جنبه‌ی سرگرمی برای مخاطبان، از بُعد دیگر، اندیشه‌های والای انسانی را در قالب این حکایات به خوانندگان القا می‌کند.

گرگ در ادب فارسی و ترکی نمودی از انسان‌های درنده‌خو و بی‌رحم، حيله‌گر و گُرُز، ناهل و ناجنس و گاه شجاع و نترس، کارآزموده و مجرب و هوشیار است. در اساطیر نیز چهره‌های دوگانه دارد. گاه مقدس و نجات‌بخش و گاه شرور و ویرانگر و از این رهگذر در باور و اعتقاد مردم نفوذ کرده و جایگاه ویژه‌ای یافته است. هرچه از بدی و زشتی این جانور گفته‌اند، همه مقصود همان نفس بدکار است و تجری‌های انسان خودباخته؛ بعضاً شحنه و شیطان است و گاهی فرعون و نمرو و قارون، ولی هرچه هست از قامت ناساز آدمیان و واقعیت‌های کرداری ایشان سخن‌ها دارد تا بنمایاند که حدیث گرگ جگرخای نفس را پایانی نیست.

در این مقاله نیز، گرگ به عنوان حیوانی اساطیری در اساطیر جهان به‌خصوص اساطیر ترک اعتقادات و باورهای عامیانه‌ی مربوط به آن بررسی شده و کاربرد آن در تعبیر، کنایات و حکایات ادب فارسی تبیین شده است.

**کلیدواژه‌ها:** گرگ، ادب فارسی، اساطیر ملل، اساطیر ترک، بزقورد، باورها و اعتقادات عامیانه، اساطیر فارس

### مقدمه

سخن از «گرگ» در ادب فارسی و ترکی و اسطوره‌های شرق و غرب، عمدتاً سخن از غریبی انسان با فطرت الهی است، محصول ناآشنایی آدمی با شراب عشق و معرفت است. در کنار محتسب درون، نامحرمان و حسودان و بیگانگان راه پاکی‌ها، نیز افرادی پای از دایره‌ی سیرت بیرون نهاده و به هزار حیل از دین و علم و عرفان دوری جسته و طریق تشنیع پیشه ساخته‌اند.

مبهرن است زبان، تاریخ و اسطوره در شکل‌گیری هویت ملی نقش اساسی بازی می‌کند. بعضی از شخصیت‌های اسطوره‌ای در بحران‌های ملی به صورت نجات‌دهنده ظاهر می‌شوند و گرگ نیز در اسطوره‌های ترک چنین جایگاهی داراست همان نقشی که سیمرغ در اسطوره‌های پارس بازی کرده است.

در مقابل، بیش تر روایات مربوط به گرگ در اروپا با ترس و وحشت توأم است، در حالی که این شکل روایات در آمریکای شمالی کمتر دیده می‌شود. هرچند ترس از گرگ بازتاب طبیعی آدمی است، اما شخصیت دوستانه و مهربانانه‌ی سگ بارها در اساطیر و افسانه‌ها مطرح شده است و نشان می‌دهد که این حیوان بیدارکننده‌ی واکنش‌های کینه‌توزانه است. «ریگ‌ودا» از «ریجراسوا»<sup>۳</sup> سخن می‌گوید: که پدرش سخاوتمند

<sup>۱</sup> استادیار، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، pashayikamran@yahoo.com

<sup>۲</sup> مدرس، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جامع علمی - کاربردی صنایع کوچک آذربایجان شرقی، Lotus3488@yahoo.com

را از دست داد و ۱۰۱ گوسفند را طعمه‌ی یک ماده گرگ کرد. گرگ برای بخشایش او به درگاه آشوین‌ها<sup>۴</sup>، ایزدان بخشایش، نیایش کرد و آنان دعای او را استجابت کردند. از طرف دیگر بر طبق آموزه‌های باستانی ایزدان، گرگ مخلوق خدای شر یا اهریمن است. عقیده‌ی مشابهی هنوز در بین وگول‌های<sup>۵</sup> سبیری وجود دارد.

(اساطیر، ۱۳۸۶: ۵۴۱)

در اساطیر اسکاندیناوی، گرگ فنریس<sup>۶</sup> یکی از سه فرزند لوکی است و دو تای دیگر میدگارد<sup>۷</sup> مار و هل<sup>۸</sup> (مرگ) اند. فنریس که آرواره‌هایش از آسمان تا زمین گسترده است، فتنه‌ی بسیار در میان ایزدان به راه انداخت تا آن‌که ایزدان توانستند او را با طنابی جادویی به بند کشند. به هر حال او به عنوان نمودگار سرنوشت، منتظر است تا در پایان جهان خورشید را ببلعد.

(همان: ۵۴۲)

سرخپوستان جلگه‌ی شمالی امریکا نیز گرگ را به همین ترتیب تفسیر کرده‌اند. مفهوم نمادین گرگ در یکی از سرودهای جنگ آنان مشخص می‌شود: «من گرگ تنه‌ایم و در سرزمین‌های مختلف می‌گردم و کمین می‌کنم.» (فرهنگ نمادها، ۱۳۸۵، ۷۱۵)

خالق سلسله‌های چینی و مغولی، «گرگ آبی آسمان» خوانده می‌شد. شدت وحدت او در جنگ موجب بود که ملت ترک هم‌چنان حتی در تاریخ معاصر خود این لقب را به عنوان استعاره به کار می‌برند، چنان‌که «مصطفی کمال پاشا» که خود را «آتاتورک» یعنی «پدرترکان» نام گذاشته بود، توسط هواخواهانش «گرگ خاکستری» لقب گرفته بود.

(همان: ۷۱۴)

رابطه‌ی ایزدان و ایزدبانوان یونانی با گرگ را در روایات قدیمی‌تر در کُنه اساطیر مربوط به ایزدان آدمی‌پیکر می‌توان مشاهده کرد. می‌گفتند که کاهن معبد زئوس می‌توانست به شکل گرگ درآید. ایزدبانو هکاته نیز می‌توانست شکل گرگ به خود بگیرد. لتو، ماد آپولن و آرتمیس، به صورت گرگ ماده‌ای ظاهر گشت و پسر آرتمیس، ایزدبانوی شکارگر نقش گرگ داشت. می‌گفتند که ایزد آپولن گرگ‌ها را از آتن بیرون کرده بود و هر شهروندی که یک گرگ را می‌گشت، ناگزیر بود که به کمک مردم جسدش را دفن کند. سوفوکل آپولن را «کشنده‌ی گرگ» لقب داد، اما در شماری از اسطوره‌ها آمده که فرزندان دخترانی که در اثر آمیزش با او به دنیا آمدند، در دامن گرگ‌ها پرورش یافتند. این بن‌مایه‌ی پرورش بچه‌ها در دامن ماده گرگ‌ها در داستان رمولوس و رموس و در افسانه‌های متأخر نیز آمده است. به رغم این اسطوره‌ی گرگ مهربان، رومی‌ها این حیوان را با مارس، ایزد جنگ، مربوط دانسته‌اند.

(دانشنامه‌ی اساطیر، ۱۳۸۶: ۵۴۱-)

(۵۴۲)

در چین نیز گرگ آسمانی (صورت فلکی شعرای یمانی، کلب اکبر) وجود دارد که نگهبان قصر آسمانی (دب اکبر) است. حالات قطبی آن را می‌توان در خصایص گرگ شمال دید. گاه نقش نگهبان، با جنبه‌ی وحشی حیوان همراه می‌شود: از این رو است که برخی از منطق ژاپن به گرگ متوسل می‌شوند تا از آن‌ها در مقابل تمامی حیوانات وحشی حمایت کند. گرگ تصور ذهنی نیروی مردانه‌ی متمرکزی است، که با خشم به حرکت می‌آید، اما تفاوت نمی‌گذارد.

(فرهنگ نمادها، ۱۳۸۵: ۷۱۵)

- 2- Ashvins
- 3- Voguls
- 1- Fenris
- 2- Midgard
- 3- Hel

باورهای مردمی در کشورهای ترک، امروز این باور را حفظ کرده است. مثلاً در میان پادزهرهای مورد قبول «یاکوت‌های سیبری»، پادزهر گرگ به عنوان موثرترین پادزهر شناخته شده است؛ در آناتولی، یعنی در منتهی‌الیه جغرافیایی اقوام آلتایی، هم‌چنان زنان عقیم به گرگ توسل می‌جویند تا صاحب فرزند شوند. در کامچاتکا، در جشن سالانه‌ی اکتبر، تصویر گرگ را با علوفه درست می‌کنند. و آن را یک سال حفظ می‌کنند تا گرگ با دختران روستا ازدواج کند. در میان «سامویدها» افسانه‌ی رواج دارد که طبق آن زنی با گرگی در غاری زندگی می‌کند. (همان: ۷۱۶)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود نظام نگرشی اقوام مختلف در عین حال که متکثر نشان می‌دهد تا حدی وحدت‌آفرین نیز است و بعضاً تضاد و تخالف نیز از تناسب و وحدت خبر می‌دهد هم‌چنان که شب و روز از یک جنس‌اند و بین آن‌ها تناسب معناداری هست. نمونه‌های کمال توازن و تناسب میان نگرش‌ها و اسطوره‌های ماندگار ملل در مورد گرگ، در حکایات پر رمز و رازشان - البته در قالب زمان و مکان گونه‌گون - کاملاً مشهود است. آری، این جانور پر حکایت! پستانداری است از راسته‌ی گوشتخوران و از تیره‌ی سگان به جثه‌ی سگی قوی هیکل که در سراسر اروپا و شمال و مرکز آسیا و سراسر آمریکا و افریقا و استرالیا وجود دارد. گرگ گوشت‌خواری بسیار شرور و جنگجو و محیل است و آفتی بزرگ برای دام‌ها خصوصاً گله‌های گوسفند می‌باشد. پوست گرگ ایران خاکستری رنگ و دارای لکه‌های سیاه است، و آن‌را به جهت استرالتاس به‌کار برتند. گرگ را به عربی «ذئب»، به ترکی «قورد»، به انگلیسی «Wolf» به یونانی «Lupus» گویند. ولی هرچه نامیده شود، از شگفتی‌سازی‌اش نمی‌کاهد و در زمان‌های نامتناهی به عنوان اسطوره‌ای بی‌بدیل در بین ملت‌ها نقش ایفا خواهد کرد.

#### گرگ در اساطیر ترک

مردمان ملل مختلف در هر زمانی برای ایجاد رعب و وحشت در دل دشمنان خود عاملی را دستاویز قرار می‌دادند تا بدین ترتیب بتوانند از مرزهای کشور خود صیانت و پاسداری کنند. در این میان این عوامل می‌توانست، وجود اشخاص خاص و خُبره به مانند جادوگران با نیروی اهریمنی و شیطانی یا استعانت از نیروهای ایزدی در مقابل آنان، باشد. علاوه بر آن، عده‌ای از مردمان اشیاء، حیوانات، گیاهان خاصی را به عنوان منبع نیرو، هدایت و انرژی مقابله با بیداد و بیدادگران را انتخاب می‌کردند. هر طالیفه و قبیله‌ای دارای توتّم مخصوص به خود بودند، در هند باستان گروهی از مردمان آن سامان گاو، میمون و مار را مقدس دانسته و به هر کدام نیروی نسبت می‌دادند و آن موجودات را مورد پرستش افراد قبیله قرار می‌رفت، این در حالی است که اغلب اقوام ترک حیوان واحدی را ستایش می‌کردند. به نظر می‌رسد محترم شمردن گرگ از طرف ترکان با موضوع ناجی بودن آن در ارتباط است. امروزه نیز این روند نمادگرایی و توتّمی‌پرستی رنگ و لون دیگری به خود گرفته است. و این‌بار ابزار جنگی و ادوات نظامی هستند که به جای برخی موجودات می‌نشینند و ای بسا انسان‌ها خود به قالب همان حیوانات وحشی فرو می‌روند و انسانیت و مدنیت را مورد حمله و هجمه قرار می‌دهند و گرگ‌های خون‌آشام همان دول زورگو هستند! اما درباره‌ی ترکان که زندگیشان همیشه با نبرد و پیکار همراه بوده است. داستان‌ها و افسانه‌های زیادی وجود دارد که در آن‌ها «گرگ خاکستری» به عنوان پدر و رهبر ایفای نقش می‌کند. گرگ خاکستری «بوزقورد» در داستان‌های باستانی ترکان یکی از عناصر بدیعی آنان به شمار می‌رود. افرادی که ترکان را «توتّم پرست» می‌نامند، «گرگ خاکستری» را توتّم آنان معرفی می‌کنند. «بوزقورد» در داستان‌های ترکان به عنوان نماد تبار، زندگی و جنگ ترک به شمار می‌رود و همواره نقش رهبری را به عهده داشته است.»

(تاریخ مختصر ترک، ۱۳۸۹: ۸۱)

بنا به باور گوگ ترک‌ها، جد بزرگ خانواده‌ی آشینا یا خاندان سلطنتی خاقان یک گرگ ماده بود. از این رو نیز سر گرگ طلایی که بر نوک پرچم خاقان بر جلوی خیمه‌ی خاقان نصب می‌شد، نشان پادشاهی بود. افسانه‌ی گرگ هم‌چنین در میان هون‌های آسیا، «ووسون»‌های ترکستان غربی و تایقاج‌ها نیز وجود دارد. در ترکی باستان، به گرگ «بورو» نیز گفته می‌شود. این واژه به شکل «فولی» در منابع چینی آمده است. به سربازان گارد محافظ گوگ ترک‌ها نیز «فولی» گفته شده است. (همان: ۶۷) حکومت «خاقان ترک» از سده‌ی هشتم میلادی، در هندوستان یعنی از هندوکش تا رود سند برپا بود. در سکه‌های این حکومت، بنا به عادت ترکان قدیم، تصویر گرگی بر بالای تاج پادشاه نقش بسته بود. نشان پادشاهی ترک هند نیز تیر و کمان بود. (همان: ۴۸) ترکان درصدد برآمده‌اند تا به وجود توت‌م خود «بوزقورد» چهره‌ای الهی و نورانی ببخشند به همین جهت برخی مواقع در اسطوره‌های ترکان به داستان‌هایی برمی‌خوریم که «نور و گرگ» را یکی دانسته‌اند:

«به باور مردمان ترک باستان، گرگ، خورشید و نور از یک منبع و منشا سرچشمه می‌گیرند و به هنگام نام بردن از یکی دیگری نیز مدنظر می‌باشد. گرگ در میان اقوام ترک رمزی از خورشید و تجسم حیوانی آن بود. گرگ به این دلیل که تمثیل کننده‌ی خورشید بوده است. در افسانه‌های اسطوره‌شناختی اساساً در کنار نور تصویر می‌شود.» (درآمدی بر اسطوره‌شناسی، ۱۳۹۰: ۹۶)

همان‌طور که ذکر آن رفت، ترکان برای باورپذیر بودن ارتباط «گرگ، نور و خورشید» داستان‌های زیادی نقل کرده‌اند از آن جمله «در واریانت اویغوری اوغوزنامه، گرگ نیز هم‌چون دختری که رمز (سمبل) خورشید است و از آسمان فرو می‌آید، در درون شعاع نور به چادر اوغوز وارد شده، راه را به او نشان می‌دهد. مطابق با گفتارهای موجود در یکی از افسانه‌های مرتبط با چنگیزخان، هنگامی که «آلان کووا» مادر چنگیز، در چادر خوابیده بود از پنجره نور شدیدی را می‌بیند و این نور صبح هنگام در مواقعی به صورت شیر و اغلب به صورت گرگ وارد چادر می‌شود. نوری که به چادر وارد می‌شود خورشیدی است که به شکل حیوان درآمده و پدر است. در روایات تاریخی نقل است که «دیون‌بایین»، پدر چنگیز، به هنگام مرگ هم‌چون خورشید سوخته و به صورت گرگ درآمده است. یعنی مردم با تصویر نمودن پدر چنگیز به شکل خورشید، شیر و گرگ سعی کرده‌اند به اصل و نسب او ویژگی‌های خدایی بدهند.»

(همان: صص ۹۵-۹۷)

با توجه به ارتباط عمیقی که بین گرگ خاکستری و منبع نور (خورشید) وجود دارد. گرگ تبدیل به موجودی غیرطبیعی و ایزدی‌گونه متصور شده است و به همین جهت در بسیاری از داستان‌های باقی مانده از ترکان باستان با احترام و نیکی فراوانی از این موجود نام برده می‌شود. در کتب تاریخ از اغوزخان (جد ترکان) گفته‌ای وجود دارد که وی از «بوزقورد» به نیکی یاد کرده است. نیز گرگ خاکستری را راهنمای خود به شمار می‌آورند، در این داستان که به شرح مختصری از آن خواهیم پرداخت، گرگ خاکستری نهیب و نماد جنگ نامیده شده است و در هریک از مراحل جنگ این «گرگ خاکستری» است که راه را به اغوزخان می‌نمایاند و موجبات پیروزی ترکان را بر دشمنان فراهم می‌کند از زبان اغوزخان چنین آمده است که: «بن سین لرگه بولدوم کاغان. آلالینگ یا تاکی قالقان. تامغا بیرگه بولسون بویان. گوگ بوری بولسون قیل اوران. تمور جیدالاربول اورمان. آویبرده یوروسون مولان. تاکی تالوی تاکی مورن. گون طوغ بول قیل گوگ قوریقان.» معنی عبارت از این قرار است: «من امپراتور شما شدم. باید که سپر و کمان بگیریم. سرنوشت راهنمای ما باشد. «گرگ خاکستری» نهیب جنگ باشد. نیزه‌های آهنی جنگلی باشد. در شکارگاه اسبان و گوران وحشی گردش کنند. هم دریا و هم رودخانه. آفتاب پرچم ما آسمان چادر ما باشد. می‌گویند: بعد از این که اغوزخان این سخنان را بر زبان آورد گفت: «کسی که از من اطاعت کند دوست من است و کسی که با من دشمنی ورزد او را نابود خواهم کرد.» خاقانی به نام «اوروم» از او اطاعت نکرد. اغوزخان به جهت نابودی وی سمت سرزمین اوروم لشکر کشید، می‌گویند: «روزی نوری بر چادر اوغوزخام افتاد. از میان این نور، گرگی نر بیرون آمد و به اغوزخان گفت: «ای اغوز! تو در

اندیشه‌ی هجوم بر اوروم هستی و من در خدمت تو خواهم بود.» پس گرگ خاکستری در جلوی قشون اوغوزخان راه افتاد و آنان را راهنمایی کرد. گرگ خاکستری در کرانه‌ی دریای «ایتیل مورن» ایستاد. اوغوزخان در آن جا با لشکر اوروم جنگید و آنان را شکست داد. «نیز در کتب تاریخ آمده است:» در تمام این جنگ این گرگ خاکستری بود که اوغوزخان و لشکریان او را راهنمایی می‌کرد. در داستان اوغوز و دیگر داستان‌های ترک، گرگ در نقش رهبر بوده و نماد سعادت و ظفر است.»

ذکر این نکته ضروری است که نه تنها در اسطوره‌های اقوام ترک، بلکه در اساطیر ملل، گرگ چون سگ نقش راهنمای ارواح را بر عهده دارد. (فرهنگ نمادها، ۱۳۸۵: ۷۱۹) علاوه بر آن در کتاب ارزشمند «دده قورقود» در فصل «سالور قازانین ائوینین یاغمالاندیغی بوی» از گرگ خاکستری با عبارت «دردلی باشیم قوربان اولسون، قوردوم، سنه!» به نیکی نام برده شده است. (دده قورقود، ۱۳۸۸: ۷۰)

اما در مورد این که چرا ترکان از میان هزاران نماد، علامت و حیوانات توتمی، گرگ خاکستری (بوزقورد) را به عنوان توتم خود برگزیده‌اند، داستان‌های زیادی بر سر زبان‌هاست که این گفته‌ها، نقلی پیرمردها و پیرزن‌های ترک در شب‌های تاریک و سوزناک زمستان برای فرزندان خود بوده است.

داستان‌های زیادی در مورد اجداد اولیه‌ی ترک‌ها در منابع مختلف چینی ذکر شده است، یکی از این داستان‌ها «داستان گوگ ترک‌ها» است. این داستان مربوط به زمانی می‌شود که گوگ ترک‌ها هنوز دولت برپا نکرده بودند، این داستان‌ها عبارتند از: ۱- داستان بوزقورد ۲- داستان ارگنه قون

گرگ خاکستری در داستان بوزقورد بیش‌تر از داستان ارگنه قون نقش آفرینی می‌کند، شاید به این دلیل باشد که در طول زمان، داستان تحریف و یا از بین رفته و یا فراموش شده است. در داستان بوزقورد، گرگ خاکستری سبب نجات و تکثیر گوگ ترک‌هایی شد که در خطر نابودی قرار گرفته بودند. داستان دارای دو روایت است:

روایت نخست: گوگ ترک‌ها با هم نژادانشان (هون‌ها)، از سرزمین «سو» واقع در شمال سرزمین هون خارج شدند. نام فرمانده و رهبر آن‌ها «قاپان پو» بود. او ۱۶ برادر داشت. مادر یکی از آن‌ها یک گرگ بود. آن جوان بر بادها و باران‌ها حکم می‌راند. دشمنان گوگ ترک‌ها، به یک حمله همه‌ی برادران را کشتند، تنها این جوان از این فلاکت جان سالم بدر برد. او دو همسر داشت: یکی دختر «خدای بهار» و دیگری دختر «خدای زمستان» بود. او از هر کدام از همسران خود، دو پسر یافته بود. مردم «نوتولوشه» بزرگ‌ترین پسران را به عنوان خاقان برگزیدند. نام او ترک بود. ترک ۱۰ همسر داشت. همه‌ی فرزندان نام مادران را گرفتند. یکی از آن‌ها که نام مادرش آسئنا (گرگ ماده) بود، خاقان ترک شد. نام او نیز آسئنا بود.

روایت دوم: جد بزرگ ترکان، در سواحل غرب دریای خزر می‌زیست. مردم او شاخه‌ای از هون‌ها بودند و «آسینه» نام داشت. قبیله‌ی آسینه یا آسینا در هجوم یکی از اقوام همسایه نابود شد. از میان آن‌ها تنها یک پسر زنده ماند. دشمنان بر او رحم آورده و از جان‌ش گذشتند. دست‌ها و پاهایش را بریده و در یک نیزار انداختند. پس از رفتن دشمن، یک گرگ ماده، پسر را یافته و از او پرستاری کرد. چون پسر بزرگ شد، با گرگ ازدواج کرد و گرگ حامله شد. گرگ از ترس دشمنان، پسر را برداشته و به ساحل شرقی دریای خزر برد و میان کوه‌های آلتای جای داد. گرگ در غاری میان کوه‌ها ۱۰ پسر به دنیا آورد. ده پسر بزرگ شدند و ازدواج کردند. هر کدام یک قبیله به وجود آورد. یکی از آنان قبیله‌ی آسینا بود.

آسینا به عنوان رهبر ترکان انتخاب شد چراکه داناترین برادران بود. برای این که ریشه و تبارش مشخص باشد، پرچمی بر مقابل چادرش نصب کرد و به نوک آن یک کله‌ی گرگ نصب کرد. پس از سال‌های طولانی شخصی به نام «آسنچچه» به عنوان رهبر قوم آسینا برگزیده شد و نام قبیله‌اش را از آن مکان کوهستانی بیرون آورد. (همان: ۷۵)

۲- داستان آرگنه‌قون (Ergenakon) شکل باشکوه‌تر و پربرتر داستان بُزقورد (گرگ خاکستری) است. خلاصه‌ی این داستان چنین است: در میان قبایل ترک هیچ کدام به قدرت گورگ ترک‌ها نبودند. تمام قبایل متحد شده و بر آنان تاختند ولی شکست خوردند. در دومین ایلغار حمله‌ای به کار بردند و از برابر قشون گوگ ترک‌ها گریختند. ترکان نیز آنان را تعقیب کرده و از سرزمین خود بیرون آمدند. دشمنان به یک‌باره بازگشتند و بر ترکان یورش آوردند. دشمنان پیروز شدند. گوگ ترک‌ها به قتل رسیدند و فرزندانشان همراه دشمنان به بردگی برده شدند. پسر کوچک خاقان گوگ ترک با نام «قاپان» و بردزاده‌ی خاقان گوگ ترک‌ها با نام «توقوز» از دست دشمنان گریخته و به وطن بازگشتند. آنان به جایی رسیدند که در آنجا آب‌های روان، چشمه‌ها، علف‌های گوناگون، درختان میوه و شکار وجود داشت. آن‌ها در آنجا جای گرفته و خدای را سپاس گفتند. آنجا را آرگنه‌قون (آرگنه یعنی سینه‌کش کوه و قون یعنی برجسته) نامیدند. ۴۰۰ سال آنجا ماندند تا این‌که آرگنه‌قون دیگر گنجایش آن‌ها را نداشت. آهنگری در میان آن‌ها بود، گفت: در این‌جا معدن آهنی هست که اگر آنجا را ذوب کنیم، راهی گشوده‌می‌شود.

آنجا را ذوب کردند. گذری باز شد. آن‌ها آن روز را به خاطر سپرده و از آرگنه‌قون بیرون رفتند. از آن روز گوگ ترک‌ها این رسم به وجود آمد که آن روز را عید بگیرند. هنگام خارج شدن گوگ ترک‌ها از آرگنه‌قون، «پورته چنه» از تبار قاپان، خاقان آن‌ها بود. «پورته چنه» گونه‌ی مغولی واژه‌ی «بوزقورد» است. «البته همان‌طور که ذکر آن رفت در این داستان بیش‌تر به سرگذشت ترکان می‌پردازد، بوزقورد نقشی زیادی در آن ایفا نمی‌کند. (همان: ۷۵-۷۶) شاید به علت تحریف در داستان آرگنه‌قون سخن زیادی از «بوزقورد» به میان آمده است.

بنابراین با توجه به این که گرگ خاکستری باعث نجات جد اولی‌هی ترکان بوده است؛ در میان ترکان مقدس بوده و توتم آنان به شمار می‌رود. بوزقورد نه تنها در میان اقوام ترک بلکه در میان «قوم ایغور» هم نفوذ کرده است و مردمان آن سامان نیز داستان‌هایی را در مورد آفرینش پادشاهان باستانی هون، گفته‌اند، این داستان‌های اویغور داستان‌های «دوققوز اوغوز» و «اون اویغور» هستند. در داستان آفرینش یکی از پادشاهان باستانی هون، دو دختر بسیار زیبا داشت. اینان چنان زیبا بودند که همه و حتی پادشاه نیز باور داشتند که این‌ها برای همسری خدایان آفریده شده‌اند. پادشاه برای دور کردن دختران از دید مردم، دژی در شمال شهر برپا کرد و آن‌ها را به آنجا برد. روزی تانری به شکل «بوزقورد» آمد و با این دختران ازدواج کرد. از این ازدواج، قبیله‌ی دوققوز اوغوز و اون اویغور به وجود آمدند. (همان، ۱۳۸۹: ۷۷)

ذکر این نکته ضروری است که چنگیزخان نیز همانند خاقان اویغور، فرزند تانری گرگ و نور خورشید بوده و از تبار اوغوزخان به شمار آمده است. (همان، ۱۳۸۹: ۷۹)

حضور گرگ خاکستری فقط به اسطوره‌های باستانی و داستان‌های آفرینش ترکان مختوم نمی‌شود بلکه در عصر حاضر نیز دولت‌ها و حکومت‌هایی با الهام گرفتن و تحت‌تاثیر قرارگرفتن داستان‌های «گوگ‌ترکان» و «بوزقورد» حکومت و پادشاهی خود را به (گمان) خود به اصل و نیای اسطوره‌ای خود ربط می‌دهند!

«مصطفی کمال پاشا» که خود را «آتاتورک» یعنی «پدرترکان» نام گذاشته بود، توسط هواخواهانش گرگ خاکستری لقب گرفته بود. ملت ترک به هواخواهی از آتاتورک جنگید تا هویت خود را باز یابد، و با انقراض امپراطوری عثمانی تصویری باستانی را جان بخشید: آنان نام نیای اسطوره‌ای خود را برای رهبر خود انتخاب کردند، چنگیزخان، یا گرگ‌آبی را که مظهر قدرت نور اورمزدی (صاعقه) بود و با آهوی سفید یا عنابی، به نشانه‌ی زمین وصلت کرده بود، و بدین ترتیب اعلام کردند که اصل و تبار این ملت از ازدواج مقدس زمین- آسمان آغاز شده است. (فرهنگ نمادها، ۱۳۹۰: ۷۱۵)

اعتقادات عامیانه درباره‌ی گرگ

ویژگی هر توتمی این است که خاصیت‌هایی چون نجات‌دهندگی، راهنمایی، آفرینش، ارتباط با ایزدان و شفادهندگی است، مردم ترک تمام این ویژگی‌های مثبت را به «بوزقورد» می‌دهند اما در مورد شفادهندگی و نجات این حیوان نه تنها قوم ترک بلکه دیگر اقوام نیز از بین رفتن برخی نیروهای شیطانی و امراض و ناتوانی‌ها را با توسل «گرگ خاکستری» از میان می‌برند! این اعتقاد حتی امروزه نیز در میان برخی افراد عامی و روستاهای آذربایجان هم‌چنان باقی مانده‌است. «باورهای مردمی در کشورهای ترک، امروز این باور را حفظ کرده است. مثلاً در میان پادزهرهای مورد قبول یاکوت‌های سیبری، پادزهر گرگ به عنوان موثرترین پادزهر شناخته شده است؛ در آناتولی، یعنی در منتهی‌الیه جغرافیایی اقوام آلتایی، هم‌چنان زنان عقیم به گرگ توسل می‌جویند تا صاحب فرزند شوند. در کامچاتکا، در جشن سالانه‌ی اکتبر، تصویر گرگ را با علوفه درست می‌کنند. و آن را یک سال حفظ می‌کنند تا گرگ با دختران روستا ازدواج کند. در میان سامویدها افسانه‌ی رواج دارد که طبق آن زنی با گرگی در غاری زندگی می‌کند.»

(نیز در برخی از مناطق ژاپن به گرگ متوسل می‌شوند تا از آن‌ها در مقابل تمامی حیوانات وحشی حمایت کند!)

(همان: ۷۱۵)

اعتقادی نیز در زمینه‌ی فارغ شدن اوست که می‌گویند: «وقتی بازان در حال بارش است، اما آفتاب نیز در عین حال روشن است گرگ در حال فارغ شدن می‌باشد. از دیگر اعتقادات این است که اگر چنگ گرگ را بر پشت کسی که ترسیده است به صورت ناخودآگاه بزنیم، ترس او از بین می‌رود.» مردم روستا سگ را دارای شاه‌ای قوی و گرگ را دارای دیدی قوی می‌دانند. و درباره‌ی گرگ می‌گویند: «وقتی طوفان و گرد و خاک می‌وزد، او به دنبال این گرد و خاک حرکت می‌کند.» (به علت هم رنگ بودن دیده‌نمی‌شود). به این ترتیب است که گله حمله می‌کند. در زمستان زمانی که گرگ‌ها غذایی برای خوردن پیدا نمی‌کنند، از شدت گرسنگی اگر هم نوعی (گرگی) بیابند به او حمله می‌کنند و او را می‌خورند.

(فصلنامه‌ی نجوای فرهنگ، ش: ۵، ۶، ۱۳۸۶، حیوانات در فرهنگ مردم آذربایجان ملایر) و (قام- شلمان، ۱۳۸۶: ۱۱۵-۱۱۶)

گرگ چنان در فرهنگ مردمان آذربایجان و سایر مناطق ایران نفوذ کرده‌است که هم اکنون نقش موجه و غیر موجه آن را در بازی‌های کودکان، ضرب‌المثل‌های مردمان می‌شود، دید: بازی «ننه منی قوردا ورمه، چادرای سووا ورمئه» «مادر منو به گرگ نده» در این بازی یک نفر مادر یا همان چوپان می‌شود، یک نفر گرگ و بقیه بچه (فرزندان گرگ) آن‌ها پشت سرهم به یک ستون به مادر چسپیده و بازی شروع می‌گردد. گرگ حمله می‌کند و نفر اول ستون یا همان ننه و چوپان به دفاع برمی‌خیزند. و مانع گرفتن و بردن فرزندانش توسط گرگ می‌شود. گرگ یکی یکی بچه‌ها را می‌گیرد و در کناری برده و می‌گوید: برای من پشم بریسید. و آن‌ها نیز با چرخاندن دستان در یکدیگر در حالی که نشست‌اند، پشم می‌ریسند، و می‌گویند: «قوردا کلاف اگیریم» یعنی برای گرگ کلاف پشم را می‌ریسیم و در حالی که گرگ به بچه‌ها حمله می‌کند. آن‌ها می‌گویند: «ننه منی قوردا ورمه» و این گفته‌ها را تکرار می‌کنند تا همه‌ی آن‌ها شکار شده و به کناری برده و به امر رشتن بپردازند و به این ترتیب تا خسته شدن بچه‌ها بازی ادامه می‌یابد.

(فصلنامه‌ی نجوای فرهنگ، ش: ۵، ۶، ۱۳۸۶، حیوانات در فرهنگ مردم آذربایجان ملایر)

به نظر می‌رسد بازی «گرگم به هوا» که هم اکنون در خاطره‌های پدران و مادران ما و حتی به ندرت در بازی‌های کودکان امروزی دیده می‌شود؛ ناشی از نفوذ اعتقاد به توت‌پرستی گرگ باشد:

«گرگم به هوا، نوعی از بازی‌های کودکان و آن چنین است که چند تن دور هم جمع شوند (عده‌ی آن‌ها از سه تن نباید کمتر باشد). از میان ایشان یک تن را به نام «گرگ» انتخاب می‌کنند و بقیه می‌دوند و گرگ هم به دنبال



ایشان می‌دود. هرگاه گرگ یکی از آن افراد را که نتواند خود را به سر محله، یا بلندی برساند؛ بگیرد، بازی تمام می‌شود و در نوبت دوم بازی شخص گرفتار گرگ می‌شود.»

(فرهنگ معین، ج ۳، ۱۳۸۵: ۳۲۶۷)

نیز بازی به نام گرگ بازی، در قدیم معمول بود (مخصوصاً در کاشان) که گرگ را رها می‌کردند و مردم از پیش او می‌گریختند. (همان: ۳۲۶۴) در فرهنگ شفاهی مردمان آذربایجان ضرب‌المثل‌های زیادی در مورد «گرگ» سینه به سینه از گذشتگان بر یادها و خاطره‌ها حک شده است از آن جمله:

۱- قورتدان دُزمنه جاناواردیر: در مورد کسی گفته می‌شود که اعمالی درنده‌خو دارد و به مانند گرگ، رفتار می‌کند.

۲- قورد دومانلی گون اختارار: (گرگ همیشه دنبال هوای مه‌آلود است).

۳- آج قورت کیمی باخما - مانند گرگ گرسنه نگاه نکن - معادل مثل دهانت آب نیفتد.

۴- قوجا قوردا بنزه بیر - شبیه گرگ پیر است - معادل مثل گرگ باران دیده است

۵- قورتدور، قویون دونو گنییب - گرگی است که لباس گوسفند پوشیده است.

۶- قویونو (یا قوزونو) قوردا تاپیشیریر - گوسفند را (یا بره را) به گرگ سپرده است

۷- قورت کیمی بیرین یئییب اونون یارالاما - مانند گرگ، یکی را خورده و ده تا را زخمی نکن

۸- قوردون آغزینی باغلا دیق - دهان گرگ را بستیم - در میان تمام مسلمانان همین مثل ترجمه می‌شود

۹- ایت، قوردونان طرف اولموشوق - با سگ و گرگ طرف شده ایم - معادل همنشین نا اهل شدن

۱۰- قورت کیمی اوزوندن سونرا هنج کسی سئومیر - مثل گرگ غیر از خودش کسی را دوست ندارد

۱۱- منشه ده قورت آزییدی، بیری ده گمی ایله گلدی - در جنگل گرگ کم بود یکی هم با کشتی آمد.

مسلمانان از این مثال‌ها که هر یک از حکایتی گرفته شده‌اند باز هم می‌توان نمونه آورد اما در این جا هدف اشاره به چند نمونه بود. در زبان ترکی گرگ سمبل شجاعت و نترسی و هوشیاری و در عین حال مثال قهر و خشونت است. کاملاً مبرهن است که حضور گرگ در آثار برخی از بزرگان و شاهکارهای ادبی جهان، ناشی از جریان اعتقادات مردمان ترک و الهام از افسانه‌ها و اسطوره‌هایی که در مورد گرگ وجود دارند، نوشته شده است. رضا براهنی در رمان زیبای خود «رازهای سرزمین من» در داستان «کینه‌ی ازلی» با الهام از اسطوره‌ی گرگ، داستانی بسیار زیبایی را خلق کرده است. در این رمان ماده‌گرگی که بچه‌هایش توسط ماموران کشته شده‌است، از کوه سبلان پایین می‌آید و به مثابه‌ی زنی جنگجو در مقابل عوامل اجنبی می‌ایستد و مبارزه می‌کند و در نهایت دشمنان را شکست داده و به موطن اصلی خود در دامنه‌ی کوه سبلان برمی‌گردد و از دیده‌ها پنهان می‌شود. این گرگ را که در داستان «گرگ سبلان» می‌نامند، با جسارت تمام دشمنان خود را انتخاب می‌کند و با قدرتی بی‌نظیر همه‌ی آنان را به طرزی فجیع از پای درمی‌آورد.

در رمان «رویاهای ماده گرگ» آخرین و بحث‌انگیز رمان «چنگیز آیت‌ماتف» بزرگ‌ترین داستان‌نویس شوروی، ماده‌گرگ و جفت او آورده‌اند. زندگی توحش‌آمیزشان از زیبایی‌های وحشیانه تهی نیست. آن‌ها هم ظالم‌اند و هم مظلوم، هم جلاد و بی‌رحمند و هم ناتوان و درمانده. و انسان‌ها گرگ یکدیگرند و چنگ و دندانشان از گرگ‌ها تیزتر.

گرگ در اساطیر فارس

در اساطیر اقوام سرزمین فارس، «گرگ» نماد موجودی شرور است که به موجب بدآفرینی اهریمن به وجود آمده‌است: «در اساطیر آمده‌است که اهریمن به نوبه‌ی خود زادگان خویش را از طبیعت بد خود می‌آفریند یا بهتر بگوییم، بدآفرینی می‌کند و موجب پیدایش همه‌ی موجودات شریر، مانند گرگ و قورباغه و گردباد و طوفان و جذام و مانند آن‌ها می‌شود. (شناخت اساطیر ایران، ۱۳۸۷: ۸۷)

«در اساطیر این‌طور نقل شده‌است که اوشیدر ماه، دومین منجی، مانند سلف خود از دوشیزه‌ی باکره‌ای زاده می‌شود. وی از نطفه‌ی زردشت که در دریاچه‌ای نگاهداری می‌شود، آستن می‌گردد. در حالی که خورشید در هنگام ظهور اوشیدر ده روز بی‌حرکت مانده بود، در این زمان بیست روز در میان آسمان در هنگام ظهر خواهد ایستاد و آفریدگان به جای سه سال، شش سال در کامیابی خواهند بود. در طی هزاره‌ی اوشیدر ماه گرگ‌ها از روی زمین رخت برمی‌بندند و در این هنگام اعضای بیشتری از آفریدگان شر، از قبیل مارها، ناپدید خواهند شد.» (همان: ۱۰۵) این داستان در دیگر کتب اساطیری ایران باستان نیز آمده‌است.

(پژوهشی در اساطیر ایران، ۱۳۶۲: ۱۷، ۱۰۵)

### گرگ در اساطیر ملل

با توجه به مطالبی که در کتب اساطیر نوشته شده است، چنین به نظر می‌رسد که گرگ در اسطوره‌های چینی همان نقش «مادر نجات دهنده» و نشانی از نور و خورشید است و این قرابت شاید به جهت نزدیکی محل زندگی (جغرافیایی) و یا ارتباط ترکان مغول با چینیان باشد: «در افسانه‌های چینی مادر «نیشیدو» توتم گرگ می‌باشد که رمز خورشید است. به دلیل این که گرگ، ریشه‌ی نسل «نیشیدو» و «فوق-یوها» بود، او مالک کیفیت‌های اساطیری شده بود. به خاطر همین هم، هر وقت که ارداه می‌گردد باد می‌وزید و باران می‌بارید. بدون شک، این کیفیت اساطیری برای او از توتم گرگ و خورشید به دست آمده‌است.»

(قام-شامان، ۱۳۸۶: ۹۹)

«در چین نیز گرگ آسمانی (صورت فلکی شعرای یمانی، کلب اکبر) وجود دارد که نگهبان قصر آسمانی (دب اکبر) است. حالات قطبی آن را می‌توان در خصایص گرگ شمال دید. گاه نقش نگهبان، با جنبه‌ی وحشی حیوان همراه می‌شود.» (فرهنگ نمادها، ۱۳۸۵: ۷۱۵)

اما در اساطیر اروپا گرگ در صحنه‌ی نمایش اساطیر چون بازیگری است که دو صورتک سیاه و سفید را بر چهره‌ی خود گذاشته است و هر دم به لونی می‌شود... در این اسطوره‌ها، گرگ‌نر مترادف با وحشی‌گری، و گرگ-ماده مترادف با هرزگی است.

(همان: ۷۱۴)

بیش‌تر روایات مربوط به گرگ در اروپا با ترس و وحشت توأم است، در حالی که این شکل روایات در آمریکای شمالی کمتر دیده می‌شود. هرچند ترس از گرگ بازتاب طبیعی آدمی است، اما شخصیت دوستانه و مهربانانه‌ی سگ بارها در اساطیر و افسانه‌ها مطرح شده است و نشان می‌دهد که این حیوان بیدارکننده‌ی واکنش‌های کینه‌توزانه است. (دانشنامه‌ی اساطیر، ۱۳۸۶: ۵۴۱-۵۴۲)

شاید به نظر نگارنده در اثر نزدیکی و قرابت جغرافیایی ترکان مغول (چین) به آمریکای شمالی باشد. به طوری که در برخی داستان‌ها به روایت فیلم‌های ساخت آمریکا، رهبر سرخ‌پوستان آمریکای شمالی «گرگ سفید» نامیده می‌شود. در اساطیر یونان روم باستان نیز برخی ویژگی‌های رفتاری این حیوان به ایزدان و ایزدبانوان یونانی نسبت داده می‌شود. رابطه‌ی ایزدان و ایزدبانوان یونانی با گرگ را در روایات قدیمی‌تر در کُنه اساطیر مربوط به ایزدان آدمی‌پیکر می‌توان مشاهده کرد. می‌گفتند که: کاهن معبد زئوس می‌توانست به شکل گرگ درآید. ایزدبانو هکاته نیز می‌توانست شکل گرگ به خود بگیرد. لتو، ماد آپولن و آرتیمیس، به صورت گرگ ماده‌ای ظاهر گشت و پسر آرتیمیس، ایزدبانوی شکارگر نقش گرگ داشت. می‌گفتند که ایزد آپولن گرگ‌ها را از آتن بیرون کرده بود و هر شهروندی که یک گرگ را می‌کُشت، ناگزیر بود که به کمک مردم جسدش را دفن کند. سوفوکل آپولن را «کشنده‌ی گرگ» لقب داد.

امکان دارد در اثر نفوذ عناصر میتولوژیک ترکان باستان «گوگ ترک‌ها» در افکار مردمان یونان باستان داستان رمولوس و رموس شکل گرفته باشد: «در شماری از اسطوره‌ها آمده که فرزندان دخترانی که در اثر آمیزش با آپولون به

دنیا آمدند، در دامن گرگ‌ها پرورش یافتند. این بن‌مایه‌ی پرورش بچه‌ها در دامن ماده گرگ‌ها در داستان رمولوس و رموس و در افسانه‌های متأخر نیز آمده است. به رغم این اسطوره‌ی گرگ مهربان، رومی‌ها این حیوان را با مارس، ایزد جنگ، مربوط دانسته‌اند.» (همان: ۵۴۱-۵۴۲)

در اساطیر یونان باستان، پوشش، اعضای بدن، نمود یا جلوه‌ی دیگر خدایان باستان به مانند گرگ تصور شده است و شاید این نوع پوشش و یا جلوه‌گری نمادی از صولت و جلال ایزدان آن عصر باشد. بالاپوش هادس خدای دوزخ از پوست گرگ بود (KRAM, 226)؛ خدای مرگ اتروسکی گوش گرگ داشت؛ به روایت دیدوروس سیسیلی [تاریخ-نگار هم زمان با سزار و اوگوستوس متولد سیسیل حدود ۹۰ ق.م. که سفرهای بسیاری به مصر داشت] اوزیریس به شکل گرگی دوباره زنده شد تا همسر و پسرش را برای پیروزی بر برادر ملعونش [سِت] یاری دهد (ibid). (فرهنگ نمادها، ۱۳۸۵: ۷۱۶)

از سوئی گرگ یکی از شکل‌هایی است که به زئوس داده شد (لوکاپوس، به معنای گرگ) و برای این منظر زئوس انسان‌ها را قربانی می‌کردند، و تا زمانی که جادوی زراعی حاکم بود، این عمل به عنوان پایانی بر قحطی و خشک‌سالی و هرگونه بلاهای طبیعی دیگر اجرا می‌شد: آن‌گاه زئوس باران می‌باراند، مزارع را بارور می‌کند، و بادها را جهت می‌داد (ELIT, 76). (همان: ۷۱۶-۷۱۷) در نگارگری قرون وسطای اروپا جادوگران مرد در زمان شرکت در مراسم شباط به شکل گرگ‌نر تصویر می‌شدند، و جادوگران زن، به همین مناسبت بند جورابی از پوست گرگ می‌پوشیدند (GRIA). (همان: ۷۱۷)

اما در اساطیر اسکاندیناوی، گرگ در قالب موجودی کاملاً اهریمنی ظاهر شده است که منتظر است تا خورشید را بلعد و روشنایی و نور و زندگی را از زمینیان بگیرد. این اسطوره، کاملاً در مقابل اسطوره‌های ترکان قرار گرفته است. همان‌طور که گفته شد در میان لقوام ترک گرگ، نور و خورشید هر سه یکی هستند و با نام بردن یکی، دیگری نیز مورد توجه می‌شود. «در اساطیر اسکاندیناوی، گرگ فنریس<sup>۱</sup> یک از سه فرزند لوکی است و دو تای دیگر میدگارد<sup>۲</sup> مار و هل<sup>۳</sup> (مرگ) اند. فنریس که آرواره‌هایش از آسمان تا زمین گسترده است، فتنه‌ی بسیار در میان ایزدان به راه انداخت تا آن‌که ایزدان توانستند او را با طنابی جادویی به بند کشند. به هر حال او به عنوان نمودگار سرنوشت، منتظر است تا در پایان جهان خورشید را بلعد.» (دانشنامه‌ی اساطیر، ۱۳۸۶: ۵۴۲)

گرگ در اساطیر اسپانیا نماد موجودی شرور متصور شده است ولی نه به شدت دیدگاهی که اقوام اسکاندیناوی در مورد گرگ دارند: «در اسپانیا گرگ مرکوب جادوگران بود. باور عمومی خود-گرگ‌پنداری یا گرگ-جادوگر از عهد باستان در اروپا وجود داشته، حتا ویرگیلیوس (ویرژیل) آن را مطرح می‌کند. در فرانسه، در زمان لویی چهاردهم [۱۶۴۳-۱۷۱۵] بود که به این باور شک کردند (PLAD). این باور یکی از بخش‌های باورهای اروپایی، و یکی از جوهی است که بی‌شک روح جنگ را در بردارد.»

(فرهنگ نمادها، ۱۳۸۵: ۷۱۷)

اسطوره‌ای الگانکین گرگ را چون برادر خدا منه بوچ [قهرمان تمدن ساز]، خرگوش بزرگ عرضه می‌کند، این گرگ در غرب در قلمرو مردگان حکومت می‌کند (MULR, 253). برای همین وظیفه‌ی راهنمایی ارواح در اروپا به گرگ منسوب است، چنان‌که در آغاز خاک‌سپاری روم باستان مشهود است: «باز ظاهر می‌شود گرگ\* در برابرت...\* او را به جای برادرت گیر\* چرا که می‌داند گرگ\* قانون جنگل را...\* هدایت می‌کند تو را\* از جاده‌ی هموار\* سوی شاهزاده\* سوی بهشت»

- 1- Fenris
- 2- Midgard
- 3- Hel

سر انجام لازم به یادآوری است که گرگ جهنمی، و بخصوص ماده‌گرگ تجسم میل جنسی است و در مسیر حجاج به سوی مکه مانع راه است، و بیش از آن در راه دمشق جایی که ماده‌گرگ ابعاد حیوان مکاشفات را پیدا می‌کند. (همان: ۷۲۰)

#### گرگ در حکایات و داستان‌های فارسی

پیشینیان ما در هر مجالی که دست داده، برای نمایاندن فرجام نیکی و بدی، داستان‌ها و حکایاتی را نگاشته‌اند که در آن‌ها، نفس اماره که سوق‌دهند به بدی‌هاست در قالب موجودات وحشی، درنده، موذی و شریر متصور شده است و در مقابل نفس لوامه که هدایت‌کننده به نیکی‌هاست به صورت موجوداتی اهلی، مفید و زیرک آورده شده‌اند. گرگ در داستان‌های سرزمین فارس چه در قالب قهرمان و چه ضدقهرمان، موجودی شریر و درنده و بدکار، عاجز و ناتوان، بی‌رحم، حریص، فریب‌خورده و ... است و در واقع همان نفس آدمی است که در داستان‌های دانایان، نه به شکل انسان بلکه قالب حیوان را به خود گرفته‌است و هرچه از زبان و اعمال آن حیوان برمی‌آید همه، فعل و کردار آدمیان است در برهه‌ها و صحنه‌های مختلف زندگی. در این مجال به ذکر چند داستان می‌پردازیم که قهرمان یا ضد قهرمان آن «گرگ» می‌باشد:

#### حکایت گرگ گرسنه و روباه مکار

چوپانی یک گوسفند را که وارد کشتزاری می‌شد با چوبدستی زد و کشت. از بیم صاحب گوسفند، آن را در گودالی نزدیک کوه انداخت. نزدیک گودال سوراخ روباهی بود. روباه بی‌خبر از همه‌جا، هنگام بیرون آمدن، گوسفند را دید و با خود گفت: آن را به سوراخ برد و مشغول خوردن شد. گرگی از آن‌جا می‌گذشت، بوی گوسفند به مشامش رسید و داخل سوراخ روباه شد، از گوسفند چیزی جز پوست باقی نمانده بود و روباه با دیدن گرگ سخت ترسید و گفت: من مردی فقیر و پوستین‌دوزم که از طریق این کار امرار معاش می‌کنم. اگر شما می‌خواهید؛ می‌توانم به شما هم این کار را بیاموزم و بعد به گرگ گفت: بین اول باید پوست را این گونه پاره کنی و ... گرگ که از سخنان او سخت خشمگین شده بود، و دروغ روباه برایش قابل تحمل نبود، برای دریدن روباه به او حمله آورد و گفت: «تو به من دوختن آموز و من خود دریدن دانم.»

روباه در این داستان نماد انسان‌های مکار و دروغ‌گو ظاهر شده‌است. و گرگ نماد انسان‌های درنده‌خو می‌باشد. این داستان بیانگر این قضیه می‌باشد که دروغ و مکر کارساز نیست، به ویژه زمانی که علائم و نشانه‌هایی از حقیقت حال در میان باشد. مضمون این حکایت با توجه به عملکرد روباه در مقابل گرگ یادآور این ضرب‌المثل عامیانه است که «دم خروس را باور کنم یا قسم حضرت عباس را!!»

(حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی، ۱۳۷۶: ۳۱۰-۳۱۱)

#### حکایت گرگ و روباه و اشتر

«گرگ و روباه و اشتری در راهی هم‌سفر شدند. از زاد و توشه جزگرده‌ای نان چیزی نداشتند. نشستند تا آن‌را بخورند که مجادله‌ای بین آن‌ها درگرفت و هرکسی خود را صاحب حق دانست. در نهایت تصمیم گرفتند هر که به سن بزرگ‌تر است، آن‌را بخورد. گرگ گفت: من هفت روز پیش از خلقت جهان به دنیا آمده‌ام و روباه گفت: راست می‌گویی من آن‌جا بودم و به مادر تو در زادن کمک می‌کردم. شتر که این سخنان گزاف را شنید، گردن دراز کرد و گرده را

برگرفت و خورد و گفت: هرکس مرا ببیند، می‌داند که از شما بزرگ‌ترم و بیش از شما جهان را گشته‌ام و بار کشیده‌ام.»  
گرگ و روباه در این داستان نماینده‌ی انسان‌های دروغگو و مکار می‌باشد. شتر نماینده‌ی انسان‌های زیرک و قدرتمند است. این داستان مَثَل «آن‌را که عیان است چه حاجت به بیان است» را به یاد می‌آورد.

(حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی، ۱۳۷۶: ۳۰۸-۳۰۹)

این داستان بیانگر این مورد می‌باشد که سخن درست، خود بهترین حجت برای سنجش دانایی است و نیازی به صغرا و کبرا و دروغ پردازی وجود ندارد. بنابراین که وقتی کسی قدرت برای انجام کاری داشته باشد، از توجیه و دلیل مستغنی است. علاوه بر این نکته‌ای که باعث محرومیت یک‌باره‌ی گرگ و روباه شد، دروغ‌های مکرر آمیزی بود که ساختند؛ به این ترتیب می‌توان به زبان مکر و دروغ به ویژه وقتی حقیقت کاملاً آشکار است، اشاره کرد.

اگر اکسیرسازان عصر تاریکی در ساختن کیمیا توفیق می‌یافتند جز آن که آتش دشمنی‌ها بیش‌تر برافروخته می‌شد هیچ‌گرمی از مشکلات بشر گشاده نمی‌گردید اما چنانچه قلب تیره‌ی آدمیان به دعوت فردوسی، مولانا، حافظ، نظامی و دیگر اندیشه‌منان ادب فارسی در آتش عشق به پاکی‌ها گداخته شود، چون زرّ ناب، نشان بها و عزت می‌یابد. پهلوانان شاهنامه- که هر یک نماد ویژگی برجسته‌ی انسانی است- در هر جنگ شعار و رایت خود را برمی‌افراختند تا حضور خود را به دشمنان یادآور شوند. این علم‌ها معمولاً در گذشته شکل‌ها و نمادهای مخصوصی بوده است، غالباً پهلوانان برای ایجاد رعب و وحشت سعی می‌کردند از درفش‌هایی استفاده کنند که یادآور برخی صفات و ویژگی‌هایی که منحصر به برخی حیوانات است، بهره می‌جستند.

در این میان گاهی پهلوانی از تصویر اژدها در رایت خود استفاده می‌کرد که مسلماً معنای خونخواری، شکست‌ناپذیری، دارای ویژگی‌های خرق‌عادت و... فریاد دشمنان خود می‌آورد؛ با این تاکتیک‌ها سعی بر آن داشتند که قبل از شروع جنگ وحشت و رعبی در دل دشمنان ایجاد کنند تا اگر در دل دشمنان کوچک‌ترین تردیدی در عدم جنگ و فرار از میدان وجود دارد، این ابزار کارگر افتاده، و قبلاً از مبارزه و جنگ دشمن محکوم به شکست باشد. استفاده از نماد گرگ نیز تداعی‌گر همین مورد است. گرگ معنای «جنگجو و محیل بودن، زیرک، درنده، اسارت‌ناپذیر، تیزتکی، تیزبینی، سرعت، قدرت‌بدنی بالا و...» در ذهن انسان به‌وجود می‌آورد. و دشمن با دیدن این پرچم و نماد مطمئن می‌شود که درواقع نه با آدمی بلکه با «گرگ» مبارزه می‌کند.

یکی «گرگ‌پیکر» درفش از برش  
بدو گفست کان پور گودرز گیو  
برآورده‌از پرده زرین سرش  
که خوانند گردان ورا گیو نیو

(شاهنامه‌ی فردوسی، مج ۲، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۱۴)

بعضاً نیز اسامی پهلوانانی است که با گرگ همراه شده است:

کمین‌ور چو «گرگ» نریمان‌نژاد  
طلایه به پیش اندرون چون قباد

(همان: ۱۱۹)

بنابر نسخه‌ی انستیتو خاورشناسی شوروی (مورخ ۸۴۹ ه.ق) دلآوری ایرانی در سپاه منوچهر است که در جنگ با سلم و تور طلایه‌دار سپاه منوچهر بود.  
(فرهنگ نام‌های شاهنامه، ۱۳۸۸: ۸۶۹)

یکی ترک بد نام او «گرگسار»  
گذشته بر او بر بسی روزگار.

(شاهنامه‌ی فردوسی، مج ۳، ج ۶، ۱۳۸۷: ۱۵۹)

دلآوری تورانی که ارجاسپ سپهداری خود را به وی سپرده بود و صدهزار سپاه گزین با وی کرده بود. او همان کسی است که اسفندیار وی را به بند می‌کشد؛ و در گذشتن از هفت‌خوان اسفندیار به وی کمک می‌کند. (فرهنگ‌نامه‌های شاهنامه، ۱۳۸۸: ۱۷۰)

در مورد این که چرا اجداد ما نام‌های فرزندان خود را برگرفته از موجودات طبیعت خود انتخاب می‌کردند؟ و چه هدفی داشتند به نظر می‌رسد، همراه شدن اسامی افراد به همراه اسامی برخی حیوانات مثل گرگ، گرسار، گشتاسپ، آذراسب و... معنا، مفهوم والا و برجسته‌ای را القا می‌کند. پیداست که از کلمه‌ی گرگ «جنگجو و محیل بودن، زیرک، درنده، اسارت‌ناپذیر، تیزتکی، تیزبینی، سرعت، قدرت بدنی بالا...» برداشت می‌شود. شاید گذشتگان ما، قبل از اندیشه‌مندان و محققان غربی به این مهم دست‌یافته بودند که، نامی که بر فرزندان‌شان می‌نهند بر روحیه و افکار آنان تاثیر مستقیم خواهد گذاشت و در تبدیل آنان به مردان پهلوانی که به مرزداری و محافظت از کشور و مردم پردازند، نقش مهمی را ایفا خواهد کرد. بنابراین نام فرزندان خود را با برداشت از این مفاهیم انتخاب می‌کردند، شاید دلیل این- که اسامی برخی پهلوانان به همراه «گرگ» آمده است. دلیل درک این مطلب مهم باشد.

#### گرگ در اشعار شاعران

در پهنه‌ی بی‌کران ادبیات جهان که هر دیاری را شهریاری و شاه سخنی است، ملک اشعار حکمی را به شاعران ادب فارسی بخشیده‌اند. محتوای فکری هریک از شاعران این کهن سرزمین با گفته‌های عارفان پیشین و پسین تفاوت بنیادی ندارد و آواز گونه‌گون‌شان را توانایی هست که روح را از این جهان به جهانی دیگر برد. گرگ آشتی: کنایه از آشتی ظاهری، صلح آمیخته به مکر و نفاق و فریب.

غم دیدم از آن کس که مرا می‌یابد  
بیریدم از او تا دل من بگشاید  
نادیدن او مرا همسویی‌نگزای  
گرگ آشتی‌ای کنم چه تا پیش آید

(دیوان فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۴۴۵)

باد که با خاک به گرگ آشتی است  
ایمن از این راه ز ناداشتی است

(مخزن‌الاسرار نظامی، ۱۳۸۴: ۳۹۱)

شیر با گاو بره گرگ آشتی کرده به طبع  
آشتی‌شان اورزمد مهربان انگیخته

(دیوان خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۲۷۲)

گرگ آشتی‌ای است روز و شب را  
و آن بت شب و روز جنگجوی است

(همان: ۳۳۸)

گرگ از خواب برخاستن: کنایه از صفات و خوی گرگان یافتن، درنده و ستیزه‌خوی شدن.

ای دریده پوستین یوسفان  
گشته گرگان یک به یک خواهی تو  
گرگ برخی‌ی از این خواب گران  
می‌درانند از غضب اعضای تو

(مثنوی معنوی، ۱۳۸۶: ۶۳۳)

گرگ اند گله‌شدن: کنایه از مایه‌ی فنا و نابودی گشتن.

گرگی است رفته در گله اندر لباس میش  
بر ظالمان چو گربه به مظلوم چون اسد

(دیوان اشعار ادیب‌الممالک فراهانی، ۱۳۸۰: ۲۱۲)

گرگ باران دیده: کنایه از کارآزموده و مجرب.

نیست دلگیر از زر قلبی که در کارش کنند  
یوسف بی‌طالع ما گرگ باران دیده است

(کلیات صائب تبریزی، ۱۳۸۱: ۳۷)

گرگ با میش جفت شدن: کنایه از نهایت صلح و صفا برقرار بودن.

گرگ با میش در بیابان جفت  
عدل بسیار گشت و فتنه بخت

(حدیقه الحقیقه و شریعه‌الطریقه، ۱۳۸۳: ۶۱۹)

گرگ بندکردن: کنایه از اسیر کردن، زبون ساختن.

از این گربه‌گون خاک چند تا چند

به شیری توان کردنش گرگ بند

(شرف‌نامه‌ی نظامی، ۱۳۷۶: ۱۶۸)

گرگ بی‌دندان: کنایه از درنده‌خو، ستم‌کار عاجز و ناتوان.

تا جوانی به ستر کوش و نماز

که جوانی دگر نیاید باز

چون تبه گردد آن لب خندان

گرگ باشی و لیک بی‌دندان

گرگ در پوستین و یوسف نه

جز غم و حسرت و تأسف نه

(دیوان اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۵۵۱)

گرگ پوستین خود بودن: کنایه از سرگرم کار خود بودن.

به دیگری نرسد آفتم به عکس سپهر ۱۴-۱۵ شهریور ۱۳۸۳

سگ قبا‌ی خود و گرگ پوستین خودم

(کلیات اشعار طالب آملی، ۱۳۴۶: ۷۱۸)

گرگ پیر: کنایه از فلک.

بده تا روم بر فلک شیرگیر

به هم برزنم دامن این گرگ پیر

(حافظ، دیوان، ۱۳۸۷: ۴۷۹)

گرگ پیرهن در بر: کنایه از درنده‌ی آدم‌نما.

همه گرگان پیرهن در بر

همه روباه پوستین بر دوش

(کلیات اشعار طالب آملی، ۱۳۴۶: ۱۳۸)

گرگ پیشه: کنایه از ستم‌کار و درنده‌خو.

همه فرعون گرگ‌پیشه شدند

من عصا و شبان نمی‌یابم

(دیوان اشعار خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۰۰)

گرگ‌خو: کنایه از درنده‌خو، آن‌که خوی گرگان دارد.

هر طرف غولی همی‌خواند تو را

کای برادر راه خواهی هین بیا

نی قلاوز است و نی ره داند او

یوسفا کم رو سوی آن گرگ‌خو

(مثنوی معنوی، ۱۳۸۶: ۳۲۶)

گرگ در پیراهن پرورانیدن: کنایه از مصاحبت کردن با ناجنس و نااهل و دشمن.

یوسف ما گرگ را در پیرهن می‌پرورد

غیر را در بزم خاص آن سیم‌تن می‌پرورد

(کلیات صائب، ۱۳۳۳: ۵۴۴)

گرگ‌دل: کنایه از بی‌رحم و ستم‌کار و درنده‌خو.

ای روزگار گرگ دل افغان ز دست تو

تا تو ز یوسف دل‌ها چه خواستی

(دیوان خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۵۷۸)

گرگ را با میش آشتی‌دادن: کنایه از عدل و داد برقرار کردن.

- فاده گرگ را با میش در ایام او وصلت  
صدای نغمه‌ی سور است و آواز نی چوپان  
(دیوان وحشی بافقی، ۱۳۹۰: ۲۱۰)
- گرگ‌ربایی: کنایه از زور و قلدری به کار بردن، غارت.  
هم‌چو گرگان ربودنت پیشه است  
نسبتی داری از کلاب و ذئاب  
(دیوان اشعار ناصرخسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۲۹)
- گرگساری کردن: کنایه از درنده‌خویی کردن، ستم‌کاری کردن.
- بره‌ی گرگسار را بگذار  
کوه پلنگی است زشت و مردم‌خوار  
(حدیقه الحقیقه و شریعه‌الطریقه، ۱۳۸۳: ۴۳۶)
- ز گرگ آن چنان کم‌گریزد گله  
کزان گرگساران سگ مشغله  
(اقبال‌نامه‌ی نظامی، ۱۳۸۵: ۲۲۶)
- گرگ‌صفت: کنایه از دورو، درنده‌خو.  
چند از این یوسفان گرگ صفت ۱۳-۱۵ شهر یچند از این دوستان دشمن روی  
دانشگاه زنجان  
شهر یچند از این دوستان دشمن روی
- گرگ قصاب را به خرازی فکندن: کنایه از سرکش و ستم‌کار را رام و مطیع کردن.  
(دیوان اشعار خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۴۳۳)
- سهم شیر تو فکنده به کو  
گرگ قصاب را به خرازی  
(دیوان ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۱۴۱)
- گرگ کهن: کنایه از مجرب و آزمود، آن‌که در حیل و زیرکی و دانایی سرآمد باشد.  
طوطیک پنداشته کاین گفت پست  
گفتن طوطی است کاندرا آینه است  
پس ز جنس خویش آموزد سخن  
بی‌خبر از مکر آن گرگ کهن  
(مثنوی مولوی، ۱۳۸۶: ۶۹۹)
- گرگی: کنایه از درندگی، درنده‌خویی، دشمنی و ستیزگی.  
به گرگی ز گرگان توانیم رست  
که بر جهل جز جهل نارد شکست  
(شرف‌نامه‌ی نظامی، ۱۳۷۶: ۱۰۷)
- مکن گرگی مرنجان هم‌رهان را  
که تا چون گرگ در صحرا نمایی  
(غزلیات شمس، ۱۳۸۱: ۱۲۴۷)
- دان که با یوسف تو گرگی کرده‌ای  
یا ز خون بی‌گناهی خورده‌ای  
(مثنوی معنوی، ۱۳۸۶: ۲۴۷)
- گرگی گذاشتن: کنایه از ستیزه‌خویی و کینه و عداوت را رهاکردن.  
همه تندی مکن لختی بیارام  
رها کن توستی چون من شدم رام  
شبانای پیشه کن بگذار گرگی  
مکن با سربزرگان سربزرگی  
(خسرو شیرین نظامی، ۱۳۸۶: ۳۷۸)
- گرگ یوسف: گرگی که برادران یوسف آن را به خوردن یوسف متهم کردند و داستان آن در قصص الانبیاء آمده است گرگ در چنین ابیاتی بی‌گناه تصور شده است، چراکه گرگ واقعی نفس‌انگاره‌ی برادران یوسف بود که روح لطیف و آسمانی یوسف (ع) را نشانه رفت و کاملاً مبرهن است که چنین مقصودی هیچ‌وقت عملی نخواهد شد و عاقبت درستی



و خیر بر زشتی شر می‌چربد، همان‌طور که ذکر آن رفت چنین اشارات زیبا از گرگِ یوسف همه برگرفته از اسوره‌ی یوسف است. حال که به چنین نکته‌ی زیبایی اشاره شد. بجاست که این سطور را به کلام آرام‌بخش قرآن زینت دهیم که پروردگار متعال عاقبت گرگ‌صفتان را خواری، ذلت و قعر سعیر می‌داند و فرجام ابرار فی النعیم...  
 قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ. (سوره‌ی یوسف، ۱۳)  
 یعقوب گفت: ای فرزندان من از آن ترسان و پریشان‌خاطرم که از او در بیابان غفلت کنید و طعمه‌ی گرگان شود.  
 قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ. (سوره‌ی یوسف، ۱۴)  
 گفتند اگر گرگ او را بخورد با این‌که ما گروهی نیرومند هستیم در آن صورت ما قطعاً [مردمی] بی‌مقدار خواهیم بود.  
 قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ.  
 (سوره‌ی یوسف، ۱۷)

گفتند: ای پدر، مادر صحرا برای مسابقه رفتیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم آن‌گاه گرگ او را خورد ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم؛ باور نمی‌داری.

گرگ یوسف خلق گشته گرگی از وی گم شده  
 بوی پیراهن رسیده با عما آمیخته  
 (غزلیات شمس، ۱۳۸۱: ۱۵۴)  
 امید نیست در این قحط مردمی که کسی  
 ۱۳-۱۵ شهریورز گرگ یوسف ما را خورد به ارزانی  
 (دیوان نظیری، ۱۳۷۹: ۴۴۹)  
 گرگ و سگی کم کردن: کنایه از درنده‌خویی و ستیزه‌جویی را کنار گذاشتن.  
 این‌جاست ربا نیکو جانی ده و صد بستان  
 گرگی و سگی کم کن تا مهر شبان بینی  
 (غزلیات شمس، ۱۳۸۱: ۹۳۲)

نتیجه  
 تمام تلاش نگارندگان بر این بود تا نقاب از چهره‌ی خاکستری گرگ برداریم و نمادهای این موجود را همان‌طور که در اسطوره‌ها آمده است بی‌هیچ جبهه و غرض‌ورزی، آگاهانه به تماشا بنشینیم و الحق به نکات مثبت- با توجه به فرهنگ اقوام مختلف- و در مقابل به نکات منفی نیز در مورد این حیوان برخوردیم. با نگاهی روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه به اسطوره‌های مردمان ترک به این مقصود خواهیم رسید که با توجه به نوع زندگی مردمان ترک که تمام تاریخ‌شان به جنگ و ماجراهای مبارزه با اقوام مهاجم گذشته‌است، مسلم است که از میان حیوانات مختلف گرگ را به عنوان توتم و نماد شجاعت خود انتخاب می‌کنند و صد البته در بسیاری از متون تاریخی آمده است که این اقوام به جز گرگ، اسب، آهو(جیران) و گاهی شیر را نیز نماد شجاعت، دلاوری، تیزگامی به شمار آورده و مورد توجه خود قرار داده‌اند. عواملی که باعث شده است که ترکان این حیوان را نماد و نشان پرچم حکومت خود قرار دهند، تهور، تیزبینی، چالاکي، نحوه‌ی زندگی گرگ (که به صورت دسته‌جمعی زندگی می‌کند و در هنگام حمله کردن به طعمه‌ی خود نیز همگی در آن واحد با چالاکي می‌تازند و در چشم به هم زدنی شکار را تار و مار می‌کنند) و از همه مهم‌تر گویا تنها موجودی که در صحراهای سرد و سوزناک سرزمین‌های ترکان می‌توانست گام‌های استواری در میان برف و یخبندان آن نواحی بردارد، فقط گرگ بود. از این روی گرگ در آفرینش، نجات و زندگی مردمان وارد شد و به دنبال آن حضور گرگ در جنگ‌ها، بازی‌های کودکان رخنه کرد و افسانه‌ها و داستان‌هایی برای حضور گرگ ساخته و پرداخته شد که تا به حال نیز آثار این موجود در زندگی مردمان ترک آذربایجان باقی مانده‌است. به جرئت می‌توان گفت اعتقادات مردمان ترک نه تنها در میان اقوام همسایه بلکه در میان اساطیر سایر ملل نفوذ پیدا کرده است. اسطوره‌هایی که در روم باستان و آمریکای شمالی در مورد گرگ وجود دارد، درست در نکته‌ی تناسب و تشابه با اسطوره‌های اقوام

ترک است. در مقابل در میان مردمان اسکانندیناوی و اسپانیا چهره‌ای کاملاً شیطانی و اهریمنی از خود برجای گذاشته است. امروزه در دید اکثر مردمان سرزمین فارس «گرگ» مقامی نازل و فرودین دارد و همان دزد گله‌ی مظلومان است و در شعر و ادب و اسطوره‌ی مردمان این سامان موجودی اهریمنی است که حاصل و نتیجه‌ی تمام خیر و نیکی‌ها به دست این موجود از بین می‌رود و این نگاه خصمانه به گرگ در میان مردمان سرزمین فارس، شاید به نحوه‌ی زندگی این اقوام برمی‌گردد! که اغلب دامدار بودند و کشاورز و نمی‌خواستند حاصل و دسترنج‌شان طعمه‌ی گرگان بیابان شود! اما هستند نویسندگان و شاعرانی که همین گرگ را در قالب حیوان و در باطن انسانی آزاده و نجات‌دهنده به مردمان سرزمین خود خدمت می‌کنند و سپس به آرامی از دیده‌ها پنهان می‌شود. گرگ در صحنه‌ی پرعبرت قرآن کریم نماد نفس اماره است. نماد افرادی است که تسلیم هوی و هوس و خواهش‌های نفسانی می‌شوند و برای رسیدن به آرزوهای باطل و نادرست خود، جان و نفوس بی‌گناه و مظلوم مردمان را به هیچ انگاشته و هم چنان در دنیای باطل خود، برای رسیدن به مقاصد پوچ و اهریمنی خود گرگ‌صفت می‌تازند.

باری، آنچه که ما از گرگ گفتیم همگی ساخته و پرداخته‌ی اذهان مردمان و اقوام مختلف است و این مطالب چیزی از شگفتی این آفریده‌ی پروردگار نمی‌کاهد. تمام این داستان‌ها و حکایات در مورد «گرگ» همگی داستان خود انسان است که هر از گاهی برای رسیدن به آرزوهای خود در قالب موجودی اهریمنی و ایزدی ظاهر می‌شود و گرگ، شیر، مار و سیمرغ همه بهانه است...!

#### منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آتالارسوزی (گزیده‌ی ضرب‌المثل‌های ترکی آذربایجانی)، (۱۳۸۲)، فرهنگ، برات، پازینه، تهران.
- ۳- اسطوره‌شناسی دایره‌المعارف مصور، (۱۳۸۷)، کاوندیش، ریچارد، ریچارد، بهزادی، رقیه، علم، تهران.
- ۴- اقبال‌نامه‌ی نظامی، (۱۳۸۵)، وحید دستگردی، حمیدیان، سعید، قطره، تهران.
- ۵- المعجم المفهرس (لألفاظ القرآن الکریم)، (۱۳۸۳)، محمدفواد، عبدالباقی، حرّ، تهران.
- ۶- بررسی حکایت‌های حیوانات (فابل‌ها) تا قرن دهم، (۱۳۷۶)، تقوی؛ محمد، روزنه، تهران.
- ۷- پژوهشی در اساطیر ایران، (۱۳۶۲)، بهار، مهرداد، توس، تهران.
- ۸- تاریخ مختصر ترکان، (۱۳۸۹)، هئیت، جواد، زارع شاهمرسی، پرویز، پینار، تهران.
- ۹- حدیقه الحقیقه و شریعه‌الطریقه سنایی غزنوی، (۱۳۸۳)، مدرس رضوی، محمدتقی، دانشگاه تهران.
- ۱۰- خسرو و شیرین نظامی گنجه‌ای، (۱۳۶۳)، وحید دستگردی، حسن، علی اکبر علمی، تهران.
- ۱۱- دانشنامه‌ی اساطیر جهان؛ رکس وارنر؛ (۱۳۸۶)، ابوالقاسم، اسماعیل پور، اسطوره، تهران.
- ۱۲- دَدَه فورقُود، (۱۳۹۱)، ف، زینال اوو، ص، علیزاده، عبادی فراخانلو، محمد، اختر، تبریز.
- ۱۳- درآمدی بر اسطوره‌شناسی ترکان، (۱۳۹۰)، فضولی بیات، عباسی، کاظم، یاران، تبریز.
- ۱۴- دیوان ابوالفرج رونی، (۱۳۴۷)، مهدوی دامغانی، محمود، باستان، تهران.
- ۱۵- دیوان ادیب‌الممالک فراهانی، (۱۳۸۰)، برزآبادی فراهانی، مجتبی، فردوسی، تهران.
- ۱۶- دیوان اشعار ناصر خسرو، (۱۳۸۴)، مینوی، مجتبی، محقق، مهدی، دانشگاه تهران.
- ۱۷- دیوان اشعار اوحدی اصفهانی (معروف به مراغه‌ای)، (۱۳۴۰)، نفیسی، سعید، امیرکبیر، تهران.
- ۱۸- دیوان حافظ، (۱۳۷۸)، دشتی، علی، جاویدان، تهران.
- ۱۹- دیوان حکیم فرخی سیستانی، (۱۳۸۵)، دبیرسیاقی، محمد، زوّار، تهران.

- ۲۰- دیوان خاقانی شروانی، (۱۳۷۵)، فروزانفر، بدیع الزمان، نگاه، تهران.
- ۲۱- دیوان غزلیات شمس مولانا جلال‌الدین بلخی رومی، (۱۳۸۱)، فروزانفر، بدیع الزمان، پیمان، تهران.
- ۲۲- دیوان نظیری، (۱۳۷۹)، طاهری (حسرت)، محمدرضا، نگاه، تهران.
- ۲۳- دیوان وحشی بافقی، (۱۳۸۶)، بابایی، پرویز، نگاه، تهران.
- ۲۴- رازهای سرزمین من، (۱۳۸۷)، برآهنی، رضا، نگاه، تهران.
- ۲۵- رویاهای ماده گرگ، (۱۳۶۸)، آیتماز، چنگیز، مجلسی، محمد، دنیای نو، تهران.
- ۲۶- شاخه مرجان؛ (رمزپردازی حیوانات در مثنوی معنوی)، (۱۳۸۶)، شعبانی؛ منیژه، ثالث، تهران.
- ۲۷- شاهنامه‌ی فردوسی (براساس چاپ مسکو)، (۱۳۸۷)، حمیدیان، سعید، قطره، تهران.
- ۲۸- شرفنامه‌ی نظامی گنجه‌ای، (۱۳۶۳)، وحیددستگردی، حسن، علی اکبر علمی، تهران.
- ۲۹- شناخت اساطیر ایران، (۱۳۸۷)، هینلز، جان، آموزگار، ژاله، تفضلی، احمد، چشمه، تهران.
- ۳۰- فارسی عمومی کاربردی، (۱۳۸۹) حدیدی، خلیل، پاشایی فخری، کامران، عادل زاده، پروانه، مولی‌علی، تبریز.
- ۳۱- فرهنگ معین، (۱۳۸۵) معین، محمد، امیر کبیر، تهران.
- ۳۲- فرهنگ‌نامه‌ی جانوران در ادب پارسی، (۱۳۸۱)، بخش نخست، عبداللهی، منیژه، پژوهنده، تهران.
- ۳۳- فرهنگ نام‌های شاهنامه، (۱۳۸۸)، رستگار فسایی، منصور، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ۳۴- فرهنگ نمادها، (۱۳۸۸)، ج ۳، شوالیه، ژان، آلن، گبران، فضایی، سودابه، جیحون، تهران.
- ۳۵- فصلنامه‌ی نجوای فرهنگ، شماره‌ی ۵۶، (۱۳۸۶)، شاهسون، محمدرضا، (حیوانات در فرهنگ مردم ازندریان ملایر).
- ۳۶- قام-شامان، (۱۳۸۱)، سیداوف، میرعلی، چایلی، صمد، اختر، تبریز.
- ۳۷- مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی؛ (بر اساس نسخه‌ی قونیه مکتوب به سال ۶۷۷ ه. ق. مقابله و تصحیح و طبع نیکلسون)، (۱۳۸۶)، خرمشاهی؛ قوام‌الدین، دوستان، تهران.
- ۳۸- مخزن الاسرار نظامی گنجه‌ای، (۱۳۸۹)، ثروتیان، بهروز، امیرکبیر، تهران.
- ۳۹- کلیات اشعار صائب، (۱۳۸۴)، منصور، جهانگیر، نگاه، تهران.
- ۴۰- کلیات اشعار طالب آملی، (۱۳۴۶)، طاهری، شهاب، کتابخانه‌ی سنایی، تهران.
- ۴۲- مجموعه‌ی رنگین گل، (۱۳۸۱)، قهرمان، محمد، قطره، تهران.

# SID



ابزارهای  
پژوهش



سرویس ترجمه  
تخصصی



کارگاه های  
آموزشی



بلاگ  
مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری  
STES



فیلم های  
آموزشی

## کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



کارگاه آموزشی  
آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقالات ISI

آموزش مهارت های کاربردی  
در تدوین و چاپ مقالات ISI



کارگاه آموزشی  
روش تحقیق کمی

روش تحقیق کمی



کارگاه آموزشی  
آموزش نرم افزار Word برای پژوهشگران

آموزش نرم افزار Word  
برای پژوهشگران